

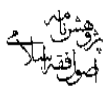
سالنامه علمی - تخصصی
سال هشتم، شماره ۸، سال ۱۴۰۴

بررسی ملاک تقدیم به هنگام ضعف ظهور حاکم

علی سلیمانی^۲

چکیده

حکومت، از مباحث با اهمیت دانش اصول است که از آغاز جعل این عنوان و بررسی آن به صورت خاص، با چالش‌هایی روبرو بوده است. تفاوت مهم حکومت و سایر انواع تقدیم یک دلیل بر دلیل دیگر، آن است که در حکومت اظهر و ظاهر ملاحظه نمی‌شود؛ بلکه حاکم با کمترین ظهور، بر دلیل محکوم که دارای ظهور قوی‌تر است، مقدم می‌شود. همین مسئله که عقلاً، بدون ملاحظه اخصیت و اظهریت یک دلیل نسبت به دلیل دیگر، آن را بر دیگری مقدم نموده‌اند، منشأ جعل اصطلاح حکومت و جداسازی آن از مواردی همچون عام و خاص و تراحم و تعارض بوده است. به همین جهت - که یک دلیل به شیوه متعارف بر دیگری مقدم نشده است - اصولیان به دنبال تعیین ملاک‌هایی برآمده‌اند تا وجه تقدیم حاکم بر محکوم روشن شود. در این راستا، ملاک‌هایی مطرح شده است که هیچ‌یک توانایی توجیه این تقدیم غیر



بررسی ملاک تقدیم به هنگام ضعف ظهور حاکم

۱. تاریخ دریافت مقاله: ۴۰۲/۶/۲۶

۲. طلبه سطح عالی مدرسه فقهی امام محمدباقر علیه السلام، قم، ایران. alisoleimani20079@gmail.com

متعارف را ندارد. با بررسی دقیق آرا و ادله روشن می‌شود، فقط در یک قسم که رابطه دلیل حاکم و کاشفیت محکوم، ورود است، بدون در نظر گرفتن اظهر و ظاهر، دلیل حاکم بر محکوم مقدم می‌شود. البته این مطلب با صدق اصطلاح حکومت بر اقسام دیگر، و نظارت بر این قسم تنافی ندارد.

واژگان کلیدی: ظهور، نظارت، حکومت، حکومت تفسیری، حکومت تزلیلی.

مقدمه

از مباحث پر چالش دانش اصول، مسئله حکومت است. حکومت که توسط شیخ انصاری مطرح شده، از مسائل نو در این دانش به حساب می‌آید، و همچون هر بحث نوی دیگر، دارای نواقص و اشکالاتی است. در تعریف شیخ از حکومت دو رکن وجود دارد: ۱. نظارت حاکم بر محکوم. ۲. لغویت حاکم در صورت نبود دلیل محکوم. ایشان حتی در مواردی که ظهور محکوم قوی‌تر از حاکم است، نظارت را ملاک تقدیم حاکم بر محکوم می‌داند. برخی بزرگان به توضیح چگونگی تقدم حاکم، با توجه به این ملاک پرداخته‌اند، اما به نظر می‌رسد وجوه بیان شده بدون اشکال نیستند؛ چراکه هیچ تعبد عقلایی بر این مطلب وجود ندارد.

نسبت به رکن دوم، شارحان و ناقدان سخن شیخ اشکالاتی را مطرح نموده‌اند. مثلاً میرزای شیرازی به رکن دوم (لغویت) اعتراض داشته و آن را انکار می‌کند.^۱ آخوند نیز همین مطلب را با بیانی متفاوت مطرح نموده است.^۲ محقق حائری یزدی، نظارت را با لغویت ملازم دانسته و به همین جهت، اصل ضروری بودن نظارت دلیل حاکم بر دلیل محکوم را به چالش کشیده که در مباحث پیش‌رو بررسی خواهد شد.

محل بحث در این مقاله، بررسی رکن نخست است؛ البته با این نکته که این رکن، به چه شکلی می‌تواند ملاکی باشد برای تقدیم حاکم بر محکوم در فرضی که حاکم ظهور ضعیف‌تری دارد. با بررسی نظرات اصولیان و صور حکومت، روشن می‌شود، تنها در یک قسم که رابطه دلیل حاکم و کاشفیت محکوم، ورود است، دلیل حاکم بر محکوم، مقدم است. البته این مطلب با صدق اصطلاح حکومت بر اقسام دیگر، تنافی ندارد.

۱. شیرازی، تقریرات آیه الله المجدد الشیرازی، ج ۴، ص ۱۷۹.

۲. خراسانی، درر الفوائد فی الحاشیه الفرائد، ص ۴۲۸.

گفتنی است مباحث پیش رو از دروس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری زنجانی که در مهرماه سال ۱۳۸۹ ایراد گردیده، استخراج و تنظیم شده است.

پیشینه

حکومت، اصطلاحی است که شیخ انصاری برای نخستین بار در مقابل ورود و تخصیص جعل نمود. وی در مبحث تعادل و تراجیح کتاب «فرائد الأصول»^۱ به تعریف این مسئله پرداخته و در بخش‌هایی از این کتاب، همچون مبحث برائت^۲ و استصحاب، درباره حکومت نیز مطالبی مطرح می‌نماید.^۳ ایشان در مباحث خود به این موضوع اشاره می‌کند که مطلق حاکم بر محکوم مقدم است. پس از ایشان اصولیان بزرگی همچون آخوند خراسانی^۴، میرزای شیرازی، نایینی، حائری یزدی، امام خمینی و شهید صدر پرداخته‌اند.^۵ در این مقاله، نظرات و آرای مختلف درباره تقدم مطلق حاکم بر محکوم، افزون بر گردآوری، برای نخستین بار بررسی، و نظر صحیح در این رابطه بیان شده است.

مفهوم‌شناسی

حکومت به این معناست که یک دلیل به مدلول لفظی اش، ناظر به دلیل دیگر باشد و مراد از آن را بیان کند. البته به گونه‌ای مراد را بیان کند که اگر محکوم نباشد، حاکم لغو و بدون مورد خواهد شد.^۶ نایینی در توضیح مراد شیخ انصاری می‌گوید: اگرچه حکومت گاهی به عقد الوضع، و گاهی ناظر به عقد الحمل ناظر است، اما شیخ متعلق نظارت را حکم می‌داند.^۷ این نکته به صراحت در سخن ایشان نیامده است، اما با دقت در کلمات ایشان، دانسته می‌شود. که حاکم گاهی لسان تنزیل موضوعی دارد، و گاهی به صورت مستقیم

پیشینه
اصول

بررسی ملاک تقدم به هنگام ضعف ظهور حاکم

۱. انصاری، فرائد الأصول، ج ۴، ص ۱۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۳۰.

۳. همان، ج ۳، ص ۳۱۴.

۴. خراسانی، کفایة الأصول، ص ۴۳۷؛ و در الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد، ص ۴۲۹.

۵. آرای این بزرگان در ادامه بیان و بررسی خواهد شد.

۶. انصاری، فرائد الأصول، ج ۴، ص ۱۳.

۷. نایینی، فوائده الأصول، ج ۴، ص ۷۱۲.

حکم دلیل محکوم را نفی می کند.

۱. بازگشت حکومت به ورود (نظریه محقق نایینی)

به نظر محقق نایینی هر دلیلی که درصدد ثبوت حکم است، ثبوت موضوع در آن مفروض است. به عنوان مثال «المُسْتَطِيعُ يَحِجُّ» ناظر به این مطلب است که بر فرض ثبوت موضوع، حکم نیز ثابت است. این دلیل تنها بر آن دلالت دارد که اگر مستطیع بودید، حج بر شما واجب است؛ اما دلالتی بر چگونگی تحقق استطاعت ندارد. همچنین «إِذَا شَكَّكَتَ فَابْنِ عَلِيٍّ الْأَكْثَرِ» دلالت می کند که وقتی شک نمودید، بنا را بر اکثر بگذارید، اما نسبت به تحقق موضوع آن (چه زمانی شخص شاک است و...) دلالتی ندارد و باید دلیل دیگری موضوع (شک) را محقق کند.

بنابراین دلیل محکوم با فرض وجود موضوع، حکم را بار می کند، و دلیل حاکم درصدد اثبات یا نفی این تقدیر و فرض در دلیل محکوم است؛ یعنی حاکم در ناحیه موضوع، وارد عمل می شود. به همین جهت تناقضی بین دو دلیل وجود ندارد و دیگر نوبت به بحث اظهر و ظاهر بودن ادله نمی رسد. به بیان دیگر، بررسی اظهر و ظاهر در جایی است که تنافی بدوی وجود داشته باشد؛ اما عرف حکم می کند که در این موارد، رفع تنافی با رها کردن دلیل ظاهر و مقدم کردن دلیل اظهر به دست می آید. اما جایی که بین دو دلیل تنافی وجود ندارد، مراجعه به بحث اظهر و سجنش ظاهر ادله وجهی ندارد.^۱

نقد و بررسی

با بررسی مجموع سخنان اصولیان^۲، حکومت بر سه قسم است: ۱. حکومت تفسیری: حکومتی که به شکل تفسیر، و به معنای «أعني» و «أی» است. برای نمونه در دلیلی آمده «إِذَا شَكَّكَتَ فَابْنِ عَلِيٍّ الْأَكْثَرِ» و در دلیل دیگر آمده است «مُرَادِي مِنْ كَلِمَةِ الشَّكِّ فِي الدَّلِيلِ الْأَوَّلِ، شَكٌّ غَيْرَ كَثِيرِ الشَّكِّ». ۲. حکومت ناظر به عقد الوضع که حاکم در عقد الوضع تصرف می کند؛ مانند «لَا شَكَّ لِكَثِيرِ الشَّكِّ» (با توجه به همان دلیل «إِذَا شَكَّكَتَ فَابْنِ عَلِيٍّ

۱. همان، ص ۷۱۵.

۲. این آرا در مقاله مورد واکاوی قرار گرفته است. در سایه جمع بندی این آرا، اقسام یادشده به دست می آید.

الأكثر»). ۳. حکومت ناظر به عقد الحمل که حاکم تصرف در عقد الحمل می کند. مانند: «لَا حُكْمَ لِكَثِيرِ الشَّكِّ» (با توجه به همان دلیل «إِذَا شَكَّكَتَ فَابِنِ عَلَى الْأَكْثَرِ»).

در مقابل باور مشهور، محقق نایینی حکومت را بر دو قسم حکومت ناظر به عقد الوضع و حکومت ناظر عقد الحمل می داند و حکومت تفسیری را حکومت نمی داند. گویا ایشان درصدد است بگوید که این گونه حکومت، واقعیت خارجی ندارد.^۱

در همین زمینه محقق شبیری معتقد است^۲، بیان محقق نایینی در صورت تمام بودن، فقط در قسم دوم (حکومت ناظر به عقد الوضع) صحیح است و در حکومت ناظر به عقد الحمل معنا ندارد؛ چراکه حاکم در ناحیه حکم دخالت دارد. به همین جهت با محکوم در تنافی است. بلکه به باور شهید صدر و محقق روحانی، بیان نایینی نسبت به حکومت ناظر به عقد الوضع نیز ناتمام است. مثلاً وقتی در دلیلی آمده «إِذَا شَكَّكَتَ فَابِنِ عَلَى الْأَكْثَرِ» که بیانگر یک قضیه شرطیه است، برابر کلام نایینی، این قضیه شرطیه، دلالت دارد که شخص باید بنا را بر اکثر بگذارد و درصدد بیان تحقق یا عدم تحقق شرط نیست؛ اما لازمه اش این است که اگر شرط در خارج محقق شود، حکم فعلی شود. به عنوان مثال، لازمه «إِذَا شَكَّكَتَ فَابِنِ عَلَى الْأَكْثَرِ» این است که وقتی شک کند و حتی کثیر الشک نیز باشد، باید بنای بر اکثر بگذارد. در مقابل «لَا شَكَّ لِكَثِيرِ الشَّكِّ» دلالتی ندارد که در واقع کثیر الشک، شک ندارد؛ بلکه مفاد دلیل حاکم این است که شخص شاک، غیر شاک فرض شود. مفاد این دلیل تنزیل است؛ یعنی با وجود اینکه حقیقتاً شخص شک دارد اما حکم را بار نکن! بنابراین دلیل دوم که دلالت دارد بر اینکه شک کثیر الشک واقعاً شک است اما حکم شک بار نمی شود، با اطلاق دلیل نخست که دلالت دارد بر اینکه حکم هر شکمی، حتی کثیر الشک بنا بر اکثر گذاشتن است، تنافی بدوی دارد.

به بیان دیگر، دلیل نخست («إِذَا شَكَّكَتَ فَابِنِ عَلَى الْأَكْثَرِ») با اطلاقش ظهور در این دارد که تمامی شک ها دارای این حکم (بنای بر اکثر) هستند، و این ظهور با توجه به بنای عقلاً حجت است. دلیل دوم («مراد من از کلمه شک غیر از حالت کثیر الشک است»)،

۱. نایینی، أجدود التقریرات، ج ۲، ص ۵۰۶.

۲. شبیری زنجانی، دروس فی علم الأصول، ج ۴، ص ۸۲.

دلالت دارد که مراد شخص، خلاف ظاهر دلیل نخست است و بین این دو دلیل که یکی با اصل عقلایی اصالة الظهور معتبر شده و دیگری دلالت بر آن دارد که مراد متکلم خلاف ظاهر دلیل اول است، تنافی وجود دارد.^۱

در واقع دلیل محکوم، با ضمیمه کردن دلیلی که ناظر به ثبوت موضوع در خارج است، با دلیل حاکم معارض است. به عنوان مثال، اگر «لا ربا بین الوالد و ولده» با دلیل «حرم الربا» سنجیده شود، گفته می‌شود که «حرم الربا» دلالت بر آن دارد که اگر ربایی وجود داشت، حرام است و موضوع ربا، ربای واقعی است و با این فرض، این دلیل به همراه دلیلی که دال بر وجود ربا در خارج است با دلیل «لا ربا بین الوالد و ولده» منافات دارد.^۲

بدین ترتیب موضوع شک، ربای واقعی است و می‌دانیم که این موضوع در خارج وجود دارد و قضیه تعلیقه، تبدیل به قضیه تنجیزه می‌شود. به همین جهت دلیل حاکم که می‌گوید: کثیر الشک شکی ندارد، و یا بین پدر و فرزند ربایی نیست، در مقام تزییل است و با اطلاق دلیل محکوم تنافی بدوی دارد.

در تکمیل بیان شهید صدر می‌توان گفت: دلیل محکوم، به ضمیمه دلیل ناظر به ثبوت موضوع در خارج با دلیل حاکم، افزون بر تعارض در مرحله خارج، پیش از آن در مرحله جعل و عالم ماهیت تنافی دارند. به اصطلاح نایینی، یک مرحله جعل و یک مرحله مجعول وجود دارد. در مرحله جعل، یک حکم مشروط بر یک موضوع بار می‌شود و در مرحله مجعول، این شرط تحقق خارجی پیدا می‌نماید و تحقق خارجی آن مساوی با فعلیت آن است.

در محل بحث تعارض بدوی بین حاکم و محکوم، در مرحله جعل است؛ نه فقط در زمانی که جعل به مرحله فعلیت می‌رسد. یعنی حتی اگر جعل فعلی هم نشود، باز هم تعارض وجود دارد. به عنوان مثال دلیل «إِذَا شَكَّكَتَ فَأَبْنِ عَلَي الْأَكْثَرِ» با دلیل «لَا شَكَّ لِكَثِيرٍ الشَّكِّ»، حتی پیش از تحقق شک در خارج نیز تعارض دارند؛ چراکه دلیل اول دلالت می‌کند که شک شخص حتی اگر به نحو کثیر الشک بود نیز باید بنای بر اکثر بگذارد و دلیل دوم در مقابل دلالت می‌کند که در حق کثیر الشک حکم بنای بر اکثر نمی‌آید. این دو دلیل

۱. صدر، بحوث في الأصول، ج ۷، ص ۱۶۷، روحانی، منتقى الأصول، ج ۵، ص ۴۳۵.

۲. صدر، بحوث في الأصول، ج ۷، ص ۱۶۷.

در مقام جعل با یکدیگر تنافی دارند و دلیل حاکم، یک تنزیل است و در عالم ماهیت فرقی ندارد که موضوع آنها در خارج تحقق پیدا کند یا پیدا نکند.

افزون بر همه اینها، تقسیم‌بندی حکومت به حکومت ناظر به عقد الوضع و عقد الحمل، دقیق نیست؛ چه آنکه حکومت، ناظر به حکم یا موضوع حکم یا متعلق حکم است. در مثال «برمستطیع، حج واجب است» وجوب، حکم، و مستطیع، موضوع و حج، متعلق حکم است. دلیل لاجرح نسبت به احکام اولی همچون وجوب حج، ناظر به حکم است. اقتضای احکام اولی این است که حتی حج ضرری هم واجب است و دلیل لاجرح دلالت می‌کند که حج ضرری واجب نیست. عبارت «الْقَادِرُ بِالْوَاسِطَةِ لَيْسَ بِمُسْتَطِيعٍ» ناظر بر موضوع حکم است و بیانگر آن است که مستطیع در دلیل نخست باید به قادری که قدرتش از غیر است، مقید نباشد. حکومت ناظر به متعلق حکم مانند «الْعُمْرَةُ كَالْحَجِّ» است که دلالت می‌کند که «الْمُسْتَطِيعُ وَجَبَ عَلَيْهِ الْعُمْرَةُ». بنابراین دلیل تنزیل، یکی از اجزای قضیه شرعی را موسع یا مضیق می‌کند.

همچنین از بسیاری از روایات، استفاده حکومت تفسیری می‌شود که در مباحث

پیش‌رو بررسی می‌شود.

۲. از بین رفتن ظهور با دلیل حاکم (نظریه میرزای شیرازی)

برابر تعریف حکومت در سخن میرزای شیرازی، ملاک تقدیم حاکم آشکار می‌شود. ایشان دلیل حاکم را مفسر دلیل محکوم می‌دانند. این تفسیر دلیل حاکم، به گونه‌ای است که ظهور محکوم را از بین می‌برد. از این رو چون برای محکوم ظهوری نمی‌ماند، تقدیم حاکم بر آن روشن است؛ با توجه به این نکته که دلیل حاکم نسبت به دلیل محکوم، به منزله قرینه متصله است.^۱

مبنای ایشان این است که هرچند دلیل دوم منفصله است، اما یا آن دلیل، حاکم و به منزله قرینه متصله است و ظهور محکوم را از بین می‌برد؟ یا مخصص و منفصله است که نمی‌تواند ظهور را از بین ببرد؟

۱. شیرازی، تقریرات آیه الله المجدد الشیرازی، ج ۴، ص ۱۷۸.

نقد و بررسی

اشکال این باور آن است که هر دو نوع، حاکم و مخصص کاشفیت هستند و ظهور را از بین می‌برند و فرقی بین آنها نیست.^۱

۳. قرینیت شخصی دلیل حاکم (نظریه شهید صدر)

کلام شهید صدر توسط آقایان هاشمی شاهرودی و حائری تقریر شده و هر تقریر به جهاتی با دیگری اختلاف دارد؛ البته می‌توان هر دو را در یک بیان ادغام نمود.

تبیین آقای هاشمی: در حکومت، متکلم کلامی را در مقام تفسیر و تعیین مراد کلام نخست می‌آورد؛ البته با ضمیمه این اصل عقلانی که ظهور کلامی که متکلم برای تفسیر مرادش آورده است، محکم است و بر ظهور کلام نخست مقدم می‌شود. و در تعبیری دیگر این‌گونه بیان شده که حاکم، قرینه شخصیه‌ای برای تعیین مراد نهایی محکوم است. بنابراین اصل عقلایی منشأ تقدیم حاکم بر محکوم می‌شود، و تقدیم ظهور، قرینه شخصیه بر ظهور ذوالقرینه است.^۲

باید به این نکته توجه داشت که قرینه شخصیه مقابل قرینه نوعیه است. مثلاً عام و خاص، از مصادیق قرینه نوعیه است. در واقع خاص ناظر به عام نیست، اما عقلاً آن را قرینه برای عام می‌گیرند. اما در حکومت، حاکم قرینه شخصیه برای محکوم است؛ زیرا ناظر به محکوم است.

تبیین آقای حائری: در مقام تفهیم و تفهم، اصلی عقلانی وجود دارد که هر متکلمی می‌تواند نظام شخصی خاصی را دارا باشد. با توجه به ظهور دلیل حاکم که متکلم با آن در صدد کنار گذاشتن ظهور محکوم است، این اصل عقلانی حکم می‌کند که وقتی متکلم می‌گوید امر به اخذ دلیل حاکم شده و دلیل محکوم رها شود، با وجود اینکه ظهور دلیل حاکم بسیار ضعیف است و ظهور محکوم بسیار قوی، دلیل حاکم بر محکوم مقدم می‌شود.

۱. شبیری زنجانی، دروس فی علم الأصول، ج ۴، ص ۱۳۸.

۲. صدر، بحوث فی علم الأصول، ج ۵، ص ۱۶۵.

در این صورت با ظهور حاکم، ظهور محکوم از درجه اعتبار ساقط می‌شود.^۱

تفاوت دو بیان: با توجه به تقریر آقای حائری، مفاد حکومت این است که حاکم دلالت بر تقدیم ظهور خود بر محکوم دارد؛ ولی به تعبیر آقای هاشمی دلیل حاکم، مراد نهایی از دلیل محکوم را مشخص می‌کند، اما شکل تشخیص و تحدید مراد نهایی توسط حاکم روشن نیست و شاید ابتدا به نظر برسد که حاکم درصدد تعیین مراد استعمالی است، نه اینکه با کنار زدن اصالة الظهور و با تقدیم ظهور حاکم بر ظهور محکوم، مراد نهایی را مشخص سازد.

تقریرات آقای هاشمی و آقای حائری در اصل موضوعی عقلایی نیز مختلف هستند. آقای حائری در توضیح آن اصل عقلایی بر این باور است که متکلم حق دارد در مقام تفهیم و تفهم نظامی ویژه داشته باشد که در این زمان از آن نظام تبعیت می‌شود. اما بنا بر تقریر آقای شاهرودی، اصل موضوعی این است که ظهور دلیل مفسر به این جهت که ناظر (قرینه شخصیه) است، بر ظهور دلیل مفسر مقدم می‌شود و محدد نهایی از دلیل محکوم، ظهور دلیل حاکم است.

نقد و بررسی

اشکال نخست: اشکال به کلام ایشان نیازمند به بیان دو مقدمه است:

مقدمه نخست: حکومت در کلام شهید صدر به سه دسته تقسیم می‌شود:

۱. حکومت تفسیری: حاکم به صورت صریح با ادوات تفسیری مانند «أعني» و امثال آن، به دنبال تفسیر است؛ مانند روایاتی که روایت دیگری در آن نقل شده و بیانگر مراد امام از آن روایت است.
۲. حکومت تنزیلی: که خود به دو قسم توسعه‌ای و تضییقی تقسیم می‌شود. مانند «الطَّوَّافُ بِالْبَيْتِ صَلَوَةٌ» یا «لَا شَكَّ لِكَثِيرِ الشَّكِّ».
۳. حکومت مضمونی: به تناسب حکم و موضوع فهمیده می‌شود که یک دلیل ناظر بر دلیل دیگری است؛ مانند اینکه تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند، لاجرح ناظر به ادله

پیشینه
اصول فقهی

بررسی ملاک تقدیم به هنگام ضعف ظهور حاکم

۱. همو، مباحث الأصول، ج ۵، ص ۵۷۹.

احکام اولیه بوده و اطلاق آن را ضیق می‌کند.^۱

مقدمه دوم: در هر دلیل سه عنوان مطرح است: ۱. ظهور استعمالی دلیل؛ ۲. مدلول و مراد استعمالی؛ ۳. مراد واقعی (همان حکمی که هر دلیل کاشف از آن است). فرق بین ظهور استعمالی و مراد استعمالی این است که ظهور استعمالی کاشف از مراد و مدلول استعمالی است و مدلول استعمالی هم لزوماً مطابق با واقع نیست؛ زیرا ممکن است مراد جدی نباشد؛ مانند مواردی که بیان حکم، از جهت تقیه بوده است.

با توجه به دو مقدمه فوق باید گفت: در حکومت، حاکم در ظهور محکوم تصرف نمی‌کند. در حکومت تنزیلی با آمدن دلیل تنزیل، مفاد محکوم مضیق می‌شود. در اینجا فقط تقیید حکم موجود در دلیل محکوم، به واسطه دلیل حاکم، استفاده می‌شود. اما از دلیل تنزیل و ناظریت، استفاده نمی‌شود که ظهور دلیل یا مراد استعمالی نیز مقید شود. در حکومت تنزیلیه، حاکم فقط ناظر به حکم است.

در حکومت تفسیری، دلیل حاکم ناظر به تفسیر لفظ و مراد استعمالی است. حاکم، درصدد تصرف در محکوم و یا ساقط کردن اعتبار آن نیست؛ البته این نکته وجود دارد که لازمه عقلی بیان مراد استعمالی دلیل محکوم توسط دلیل حاکم، مراد نبودن ظهور محکوم در صورتی است که ظهورش بر خلاف حاکم باشد.

همچنین دلیل حاکم، ظهوری نسبت به اخذ به حاکم و رها کردن دلیل محکوم ندارد. شاید یک مورد هم وجود نداشته باشد که دلیل حاکم چنین ظهوری داشته باشد. در بحث حکومت، اصل مفسر بودن حاکم روشن است؛ اما تقریب آقای حائری فراتر است. کلام ایشان بیانگر این است که افزون بر مخالف بودن ظهور دلیل حاکم با محکوم، حاکم ظهور در این دارد که متکلم امر به اخذ حاکم و رها کردن محکوم می‌کند. پذیرش این سخن نیاز به دلیل اثباتی دارد که غالباً یافتن آن دشوار است و حتی شاید موردی برای آن پیدا نشود. دلیل حاکم صرفاً ظهور در این دارد که مراد استعمالی از محکوم، فلان مطلب است. در مقابل، دلیل محکوم نیز ظهور در آن دارد که مراد استعمالی، مطلب دیگری است. بنابراین دو کاشف از مراد استعمالی محکوم وجود دارد: ۱. ظهور استعمالی محکوم ۲. ظهور دلیل حاکم است.

۱. صدر، بحوث فی علم الأصول، ج ۷، ص ۱۶۸؛ و مباحث الأصول، ج ۵، ص ۵۷۸.

در نتیجه این پرسش باقی می‌ماند که چرا کاشفیت و ظهور دلیل حاکم، بر ظهور دلیل محکوم مقدم می‌شود؟

اشکال دوم: شهید صدر تفسیر به خلاف ظاهر را در مسئله مفروض گرفته است. به عبارتی، مفسریت حاکم را به معنای مفسریت بر خلاف ظاهر دلیل محکوم پنداشته است. حال آنکه در برخی موارد، دلیل محکوم ظهوری دارد و نقش مفسر در چنین مواردی این است که احتمال اراده، خلاف ظاهر را برطرف می‌سازد. با این حاکم و مفسر، گویا درجه دلالت محکوم از مرحله ظهور به مرحله نص ارتقا می‌یابد. مثلاً برخی از روایات تفسیری، دل بر اراده همان ظهور آیه هستند. به بیانی دیگر، این‌گونه نیست که تمامی این روایات دلالت بر اراده خلاف ظاهر از آیات داشته باشند. به‌عنوان نمونه در برخی روایات اشاره شده که بعضی غالیان مراد از نماز و روزه و اعمال خیر را نه عبادات، بلکه کنایه از انسان‌های والا دانسته‌اند. در مقابل نسبت به اعمال شر را کنایه از انسان‌های پلید دانسته‌اند. امام می‌فرماید که مراد از نماز و امثال آن همان نماز و روزه ظاهری، و مراد از اعمال شر مثل زنا همان اعمال پلید ظاهری است. بنابراین روایت دلالت بر این دارد که احتمال خلاف ظاهر کنار گذاشته شود و به همان ظاهر روایت اخذ شود.^۱

پیشینه
تفسیر
اصول

۴. توقف کشف مراد بر دلیل حاکم (نظریه محقق حائری)

حکومت، نظارت یک دلیل بر حکم برآمده از دلیل دیگر است، نه نظارت بر مدلول دلیل دیگر.^۲ وجه تقدیم حاکم آن است که دلیل نخست (أکرم العالم)، تنها متعرض وجوب اکرام علما است؛ اما از این کلام به تنهایی استفاده نمی‌شود که اکرام علما مراد است یا نه؟ بلکه نیازمند ضمیمه شدن به این حکم عقلایی است که اگر دلیلی دل بر اراده نشدن فردی صادر نشده باشد، مفاد دلیل نخست مراد متکلم است. حال، زمانی که دلیل دوم صادر می‌شود، دیگر حکم عقلایی مذکور نسبت به اراده آن فرد از دلیل نخست تحقق ندارد؛ چراکه دلالت دلیل نخست بر اراده مفادش توسط متکلم، به جهت سکوت و عدم

بررسی ملاک تقدیم به هنگام ضعف ظهور حاکم

۱. حلی، مختصر البصائر، ص ۲۳۷، ح ۱ و ۲.

۲. حائری یزدی، درر الفوائد، ص ۶۱۹.

ورود دلیل دیگر بود.

به دیگر سخن، دلالت بر مراد بودن در دلیل محکوم متوقف بر دو مطلب است: ۱. دلیل محکوم صادر شده باشد. ۲. دلیلی دال بر عدم اراده مدلول محکوم نیامده باشد. بنابراین با آمدن دلیل حاکم، مطلب دوم مفقود می‌شود و دلیل نخست دیگر دلالتی بر اراده متکلم ندارد. در واقع در این بیان، حکومت به نوعی ورود بازگردانده می‌شود و از این رو تقدیم حاکم بر محکوم روشن است.^۱

نقد و بررسی

در مقدمه‌ای که ایشان برای تقدیم حاکم بر محکوم بیان نمود (مراد بودن محکوم با توجه به دو مطلب مذکور ثابت می‌شود)، روشن نیست منظور از «مراد بودن محکوم»، مراد استعمالی است یا مراد جدی؟

اگر منظور ایشان، مراد استعمالی است، به همان وجهی که وجوب مراد استعمالی است، فرد (اکرام عالم) نیز مراد استعمالی است. به عبارت دیگر، همان دلیلی که ظهور دارد که نماز واجب است، به دلالت التزامی بیانگر این است که وجوب نماز نیز مراد استعمالی است. و اگر منظور، مراد جدی است، - به این معنا که اگر بخواهد مراد جدی را اثبات کند، نباید دلیل دیگری بر اراده نکردن آن صادر شود-، اگرچه این کلام صحیح است، اما موارد بسیار نادری مصداق این ضابطه قرار می‌گیرند. افزون بر این، برخی از مصادیقی که ایشان یاد نموده‌اند، این‌گونه نیست. به‌عنوان مثال در «إِذَا شَكَّكَتَ فَأَبِنِ عَلَى الْأَكْثَرِ» و «لَا شَكَّ لِكَثِيرِ الشَّكِّ»، دلیل دوم دلالتی ندارد که اطلاق در دلیل نخست مراد جدی نیست؛ بلکه دلیل دوم به مراد جدی بودن و نبودن دلیل اول ارتباطی ندارد. این‌گونه نیست که حکومت همیشه ناظر بر مراد جدی باشد.

مثال صحیح برای این ضابطه این است که یک دلیل به جهت حکم حاکم شرع دلالت بر این دارد که امروز عید فطر است و دلیل دیگر وارد شده که بیانگر تقیه‌ای بودن صدور دلیل نخست است.

پیشینه
پیشینه
پیشینه

سال هشتم، شماره ۸، سال ۱۴۰۴

۱. همان.

۵. توجه حاکم به جهت مسکوت در دلیل محکوم (نظریه امام خمینی)

حاکم جهتی - یعنی مراد بودن - را بیان می‌کند که محکوم، بیانگر آن نیست. قوام حکومت به این است که دلیل حاکم متعرض حیثیتی از حیثیات دلیل دیگر شود؛ در حالی که دلیل دیگر به آن حیث نظارتی ندارد. همین امر سبب تقدیم حاکم بر محکوم، بدون ملاحظه نسبت آن دو است.

البته حیثیتی که دلیل حاکم ناظر به اوست، می‌تواند از حیثیات پیش، همراه، و یا پس از حکم باشد.^۱ برای توضیح مطلب، گفته می‌شود حکم مراحل دارد که عبارتند از: ۱. مرحله وجود ملاک. ۲. مرحله وجود حب و بغض. ۳. مرحله ای که اراده مولا تعلق به آن می‌گیرد. ۴. مرحله جعل حکم (فرض این است که حکم مرحله جعل است). ۵ و ۶. مرحله فعلیت که پس از اینکه حکم جعل شد، به فعلیت رسیده و منجز می‌شود و لزوم امتثال و استحقاق عقاب و مراحل بعدی حکم می‌آید.

با این توضیح ممکن است دلیل حاکم، ناظر به عدم وجود ملاک برای حکم در موردی خاص، و یا ناظر به عدم محبوبیت فعل در فلان مورد نزد مولا باشد. و همچنین می‌تواند ناظر به مرحله اراده باشد که همه این موارد از موارد پیش از تحقق حکم است. همچنان که می‌تواند ناظر به مرحله مجعولیت باشد و بگوید حکم جعل نشده است؛ البته هر انشائی نفس مجعولیت را به حمل شایع ایجاد می‌کند؛ اما اینکه حکم جعل شده یا نه (به حمل اولی) مدلول دیگری است که دلیل به آن نظارت ندارد.^۲

شخص وقتی تعجب می‌کند و از جمله تعجبیه استفاده می‌کند، در واقع تعجب ایجاد می‌شود. به عنوان مثال وقتی می‌گوید: «عجب هوای خوبی!» با این عبارت، تعجب را ایجاد کرده است. اما اگر بگوید: «من از خوبی هوا تعجب می‌کنم.»، از حالت خود در هنگام مواجهه با هوا خبر می‌دهد. برخلاف جمله نخست که به شکلی تعجب را ایجاد کرده که انشائیه است، جمله دوم، اخباری است. در حکومت نیز، گاه محکوم وجوب حکم را ایجاد می‌کند؛ - مثل «وَجَبَ الصَّلَاةُ» یعنی نماز واجب است -، و گاه خبر از وجوب حکم

پیش از
حکم

بررسی ملاک تقدیم به هنگام ضعف ظهور حاکم

۱. خمینی، الاستصحاب، ص ۲۳۴.

۲. همان، ص ۲۳۵؛ و همچنین محاضرات فی الأصول، ص ۱۴۹.

می‌دهد؛ -مانند: «وَجُوبُ الصَّلَاةِ مَجْعُولٌ»- به بیان دیگر گاهی جعل، ملحوظ استقلال‌ی است و گاه ملحوظ استقلال‌ی نیست. در دلیل محکوم، جعل ملحوظ استقلال‌ی نیست؛ اما در دلیل حاکم، جعل ملحوظ استقلال‌ی است؛ بنابراین لحاظ استقلال‌ی به جعل، حیثیتی است که حاکم متعرض آن است و محکوم متعرض نیست.

این توضیح امام نسبت به حکومتی است که در آن حاکم، به خود مرحله جعل ناظر است که درصدد توضیح و دفع توهمی است که ممکن است در این قسم ایجاد شود؛ یعنی هم حاکم و هم محکوم به مرحله جعل ناظرند و به همین جهت وجه نظارت این قسم روشن نیست.

در این قسم حاکم به حیثیتی ناظر است که محکوم به آن حیثیت ناظر نیست. به‌عنوان مثال در جایی که حاکم می‌گوید: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^۱ یا می‌گوید: «مَا جَعَلْتُ وَجُوبَ الْإِكْرَامِ»، به این اعتبار است که دلیل حاکم به جعل، لحاظ استقلال‌ی می‌کند و این لحاظ استقلال‌ی حیثیتی است که دلیل محکوم، به آن ناظر نیست و در محکوم ملحوظ ضمنی (ربطی) است.

خلاصه آنکه دلیل حاکم، یا متعرض حیثیات متقدم بر حکم است و یا متعرض حیثیات خود حکم، یا حیثیات لاحق‌ه حکم. و محکوم به حیثیتی که حاکم به آن تعرض دارد، تعرضی نکرده است.

نقد و بررسی

اشکال نخست: بر اساس این اشکال، که شهید صدر آن را بیان کرده، تعرض حاکم بر حیثیاتی که محکوم نسبت به آنها ساکت است، نمی‌تواند وجهی برای تقدیم حاکم بر محکوم باشد. به بیانی دیگر، ضابطه مورد نظر امام، اخص از مدعا است. شاهد بر مطلب این است که در مواردی که نظارت باشد، اما نکته حاکم به حیثی از حیثیاتی که محکوم نسبت به آن ساکت است، متعرض نباشد، باز هم تقدیم وجود دارد. البته تعرض حاکم به حیثیتی که محکوم به آن متعرض نیست، منشأ نظارت می‌شود و نظارت تقدیم ناظر بر

پیشینه
توضیح
حقوق

سال هشتم، شماره ۸، سال ۱۴۰۴

۱. سوره حج، آیه ۷۸.

منظور الیه را به دنبال می‌آورد.^۱

پاسخ: به نظر می‌رسد مراد امام، تعرض حاکم به حیثیتی در حکم محکوم است نه دلیل محکوم؛ و به نظارت دلیل حاکم بر دلیل محکوم ارتباطی ندارد. اما آنچه شهید صدر شرط می‌داند، نظارت دلیل حاکم بر دلیل محکوم است. از این رو سخن امام خلاف کلام شهید صدر است.

اشکال دوم: تقدیم یک دلیل بر دلیل دیگر، فرع تعارض داشتن دو دلیل است. در بیان امام، تنافی بین دو دلیل نیست؛ زیرا حاکم متعرض جهتی است که محکوم متعرض آن نیست و با فقدان تنافی، تقدیم معنایی ندارد و هر دو دلیل اثبات می‌شوند. اینکه بحث از تقدیم و مقدم کردن حاکم می‌شود، به جهت این است که بالوجدان بین حاکم و محکوم تعارضی وجود دارد و باید یکی بر دیگری مقدم شود. تعارض نیز فرع بر این مطلب است که دو دلیل در یک جا جمع شوند و مصب واحدی داشته باشند، وگرنه تعارضی در کار نیست. البته اگر ایشان قائل به عدم تنافی حاکم و محکوم می‌شد، و جریان هر دو را در عرض یکدیگر می‌دید، این اشکال وارد نبود. اما ایشان از تعبیر «تقدیم» بهره برده و روشن است که کاربرد این واژه، ناشی از درک ارتکازی تنافی بین حاکم و محکوم است.

امام در ادامه می‌افزاید: تعرض دلیل به جهتی از جهات حکم، هم می‌تواند به ملازمه عقلیه باشد و هم می‌تواند به ملازمه عرفیه باشد. یعنی ایشان در ناحیه حاکم و تعرض آن به حیثیاتی که محکوم نسبت به آن ساکت است، هم مدلول مطابقی و هم مدلول التزامی را کافی می‌داند.^۲ مشکل این کلام آن است که در تمام مثال‌ها، حاکم به هر حیثیتی ناظر است، محکوم نیز به دلالت عرفیه یا عقلیه به همان حیثیت نظارت دارد. به عنوان مثال در این دلیل که می‌گوید: «نماز واجب است»، مدلول مطابقی، وجوب نماز است؛ اما مدلول التزامی، محبوبیت و مصلحت داشتن نماز است که از مراحل متقدم حکم است. همچنین مدلول التزامی دلالت بر مجعول بودن، لزوم عمل نماز و سایر مراحل متأخر حکم می‌کند. شبیه همین مطلب در جایی است که اگر عمل انجام نگیرد، باید قضا شود؛ یعنی با ملازمه

پیشینه
افزون
ملازمه

بررسی ملاک تقدیم به هنگام ضعف ظهور حاکم

۱. صدر، بحوث فی علم الأصول، ج ۷، ص ۱۶۷.

۲. خمینی، الاستصحاب، ص ۲۳۴.

(عرفیه یا عقلیه) می‌دانیم هر حکمی، مراتب متقدم و مراتب متأخر را داراست. این ملازمه (عرفی یا عقلی) سبب می‌شود دلیل مثبت حکم، ناظر به آن جهات باشد و به تبع، دلیل حاکم و محکوم تعارض می‌کنند. اما در دو دلیل «لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ» که دلالت بر مصلحت نداشتن نماز همسایه مسجد می‌کند، و «الصَّلَاةُ وَاجِبَةٌ» که دلالت بر مصلحت داشتن نماز می‌کند، بین حاکم و محکوم تعارض و تنافی نیست، و از این رو وجهی برای تقدیم حاکم بر محکوم وجود ندارد.

خلاصه دو اشکال این است که اگر مدار، دلالت مطابقی باشد، یعنی حاکم بالمطابقه به حیثیتی تعرض داشته باشد که محکوم به آن تعرض بالمطابقه ندارد، این مطلب که حاکم مقدم می‌شود درست است؛ اما اشکال اینجا است که نسبت به مدلول مطابقی تعارضی محقق نیست و بنابراین تقدم یک دلیل بر دلیل دیگر مطرح نمی‌شود. اما اگر مدار، اعم از مدلول مطابقی و التزامی باشد، هیچ‌یک از مثال‌ها از این سنخ نیست که حاکم متعارض جهتی است که محکوم به آن متعارض نیست. بر این اساس، تقدیم یک دلیل بر دلیل دیگر وجهی ندارد و در تعارض هر دو یکسان هستند.

۶. جلوگیری حاکم از شکل‌گیری ظهور محکوم (نظریه محقق شبیری زنجانی)

به باور آقای سید محمد جواد شبیری زنجانی، در سه مورد نظارت وجود دارد که عبارتند از:

۱. دلیل نخست، ناظر به حکم مستفاد از دلیل دوم است. در این صورت به تبع نظارت بر حکم، نظارت بر دلالت دلیل هم شکل می‌گیرد. در این قسم برای تقدیم حاکم، در صورتی که ظهورش نسبت به محکوم ضعیف‌تر است، وجهی وجود ندارد. به‌عنوان مثال در «لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ» باید اظهر و ظاهر را سنجید؛ و بررسی نمود که ظهور اطلاق «الصَّلَاةُ وَاجِبَةٌ» در صحت صلاة در این مورد قوی‌تر است یا ظهور دلیل «لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ»، در نفی صحت؟ البته چون سیره متشرعه در خارج، قائم بر خواندن نماز در خانه و عدم اعاده نماز است، کشف می‌شود که در این مثال، مفاد دلیل حاکم «لَا فِي الْمَسْجِدِ»، نه نفی صحت، بلکه نفی کمال است و به همین جهت در دلیل «لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ» تصرف می‌شود. به بیان دیگر، اطلاق «الصَّلَاةُ وَاجِبَةٌ» بر تصرف در «لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ» قرینه می‌شود. در

این مثال، دلیل حاکم به صورت مستقیم نظر به واقع دارد؛ نه به دلیل دیگر. یعنی در ابتدا «لَا صَلَوةَ لِحَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ» ظهور در تقييد ادله اوليه ندارد؛ بلکه می خواهد به طور مستقیم حکمی را بیان کند.

۲. دلیل دوم به صراحت ناظر به دلیل نخست و در مقام تفسیر آن است، اما روشن نیست که این تفسیر مطابق با ظاهر دلیل دوم است یا مخالف؟ بلکه ظهور در مخالفت با ظاهر دلیل دوم دارد و این احتمال هم وجود دارد که مطابق با معنای ظاهری دلیل نخست باشد. به عنوان مثال، در دلیل منظور این گونه آمده «أَكْرَمَ زَيْدًا» و ظهور دارد که مراد از زید، زید بن عمرو است؛ اما این احتمال هم وجود دارد که مراد زید بن بکر باشد. سپس دلیل ناظر بیان می کند که مراد از زید در دلیل نخست، این مرد است. در اینجا اشاره ظهور در زید بن بکر دارد؛ اما این احتمال نیز وجود دارد که معنای ظاهری اشاره، تفسیر به خلاف ظاهر است و معنای خلاف ظاهر اشاره، معنای مطابق ظاهر است.

در این صورت نیز وجهی ندارد که با فرض اقوی بودن ظهور دلیل نخست (محکوم) از ظهور اشاره در دلیل دوم (حاکم)، دلیل دوم را بر دلیل نخست مقدم بدانیم؛ بلکه به قرینه اقوی بودن ظهور دلیل نخست، باید از ظهور دلیل دوم دست برداشته و گفت که دلیل دوم تفسیر موافق به ظاهر می کند.

۳. دلیل ناظر و مفسر، بر دلیل منظور نظارت دارد و به صورت مستقل، ظهور در اراده خلاف ظاهر دلیل منظور دارد.

در این صورت اگرچه ظهور دلیل حاکم از ظهور ذاتی دلیل محکوم ضعیف تر است، اما مانع شکل گیری ظهور (یا به تعبیری رساتر، کاشفیت) محکوم خواهد بود؛ علت این امر آن است که در دلیل محکوم، تطابق مراد با ظاهر و حالات متعارف، متوقف بر نبود قرینه دال بر اراده حالت نادر است. اما اگر اماره ای بر اراده حالت نادر قائم شد و دلالت بر نبود تطابق مراد با موارد متعارف داشت، به صورت طبیعی این اماره، مانع از شکل گیری ظهور محکوم در حالات متعارف می شود و کاشفیت آن را از بین می برد. البته ممکن است بین ظهور و کاشفیت، تفصیل داده شود و دلیل حاکم، صرفاً کاشفیت دلیل محکوم را از بین ببرد، اما این ادعا نیازمند تفسیری از هویت ظهور است که مقوم آن کاشفیت از مراد جدی نباشد.

پیشنهاد
محقق

بررسی ملاک قدیم به هنگام ضعف ظهور حاکم

بنابراین با آمدن دلیل مفسر (که ظهوری مستقل در اراده خلاف ظاهر دلیل محکوم دارد)، کاشفیت دلیل محکوم به فعلیت نمی‌رسد و در واقع ظهور دلیل حاکم به نحوی ورود نسبت به ظهور در دلیل محکوم دارد. ورود، در مراحل مختلفی تصویر می‌شود؛ گاه در رابطه دو حکم با یکدیگر، یک حکم موضوع حکم دیگر را به اقسام پنج‌گانه‌ای که شهید صدر باور دارد، بر می‌دارد. گاه یک دلیل، ظهور دلیل دیگر را از بین می‌برد؛ مثلاً بر این اساس که در انعقاد اطلاق، نبود قرینه منفصله نیز شرط است، با آمدن دلیل منفصل مخالف، اطلاق دیگری شکل نمی‌گیرد، یا بنا بر مبنای همه دلیل متصل، مانع انعقاد اطلاق می‌شود.

باید توجه داشت که رابطه بین دلیل حاکم و محکوم، حکومت است، اما رابطه بین دلیل حاکم، نسبت به کاشفیت دلیل محکوم، ورود است. این مطلب شبیه به بحث شهید صدر درباره عام و خاص است؛ بر این اساس خاص نسبت به عام، قرینه است؛ ولی خاص نسبت به دلیل حجیت عام، ورود دارد؛ چون در موضوع دلیل حجیت عام، نبودن خاص اخذ شده و با آمدن خاص، حجیت عام موضوعیت ندارد. از این رو وجه تقدیم دلیل حاکم بر دلیل محکوم، آن است که دلیل حاکم، موضوع حجیت دلیل محکوم را از بین می‌برد؛ چراکه وجه حجیت و اعتبار محکوم، کاشفیت آن است و با آمدن حاکم، کاشفیت از بین رفته و به تبع، حجیت نیز نخواهد بود.

این قسم از نظارت، تنها صورتی است که بدون ملاحظه اظهر و ظاهر، حاکم بر محکوم مقدم می‌شود. اما در دو قسم دیگر وجهی ندارد که با فرض اقوایت ظهور یک دلیل، ظهور ضعیف دلیل دیگر مقدم شود. به عنوان مثال به نظر می‌رسد دلیل «لَا شَكَّ لِكَثِيرِ الشَّكِّ» می‌خواهد این توهم را برطرف سازد که کثیر الشک نیز احکام شک را دارد. این توهم از اطلاق دلیل «إِذَا شَكَّكَتَ فَابْنِ عَلِيٍّ الْأَكْثَرِ» ناشی شده است؛ بنابراین «لَا شَكَّ لِكَثِيرِ الشَّكِّ» بیانگر آن است که «هَذَا الْإِطْلَاقُ لَيْسَ بِمُرَادٍ»؛ یعنی در دلیل محکوم، خلاف ظاهر اراده شده است.

تأثیر مبانی سه‌گانه حجیت ظواهر، در تقدیم حاکم

ممکن است گفته شود ظهور، حتی اگر کاشف هم نباشد، حجیت است. با این توضیح که کشف نوعی، برای حجیت بودن کافی است و لازم نیست کشف فعلی داشته باشد. درست است که دلیل محکوم به جهت آمدن دلیل حاکم کشف فعلی ندارد، اما به طور کلی در نوع

پیشینه
پیشینه
پیشینه

سال هشتم، شماره ۸، سال ۱۴۰۴

موارد (که حاکم وجود ندارد) دلیل محکوم کاشفیت نوعی دارد و همین برای حجیت این ظهور کافی است.

در پاسخ باید گفت: در حجیت ظواهر، سه مبنا وجود دارد که باید تأثیر هر یک را ارزیابی نمود:

مبنای نخست: ظهور اطمینانی حجت است. این مبنا، مبنای آقای سید موسی شبیری است که بر اساس آن روشن است که این اشکال وارد نیست؛ زیرا در حجیت ظواهر باید در شخص مورد، اطمینان باشد و اطمینان در نوع موارد، برای اثبات حجیت ظواهر به طور کلی کفایت نمی‌کند.^۱

مبنای دوم: حجیت ظن در دلالت الفاظ، از باب انسداد صغیر است که بنا بر این مبنا نیز، چون ملاک حصول ظن در شخص مورد است، اشکال محل بحث جایی ندارد؛ زیرا با توجه به وجود حاکم، دیگر محکوم ظن آور نخواهد بود.^۲

مبنای سوم: مدار حجیت، کاشفیت نوعیه ظواهر است که این مبنای مشهور است. این اشکال تنها با در نظر گرفتن مبنای مشهور مطرح می‌شود، اما باز هم قابل دفع است؛ به این بیان که گاهی در کاشفیت نوعی، دایره‌ای وسیع در نظر گرفته می‌شود؛ مانند اینکه گاهی کاشفیت نسبت به کل احادیث و یا کاشفیت نسبت به کل ظواهر، مدار حجیت است و گاهی کاشفیت در صنف خاص ملاک است؛ مانند کاشفیت نسبت به احادیثی که تفسیر برای آنها بیان شده است. در نوع چنین مواردی مراد واقعی بر اساس مفسر است و ظاهر مفسر دیگر مراد نیست؛ یعنی از بررسی مواردی که انسان‌ها تفسیر کرده‌اند روشن می‌شود که مراد استعمالی دلیل مفسر، غالباً طبق دلیل مفسر است.

این بررسی و نتیجه آن، باعث شده است که ظهور دلیل مفسر نسبت به مراد استعمالی دلیل مفسر کاشفیت نوعیه پیدا کند و دیگر ظهور دلیل مفسر، کاشفیت نوعیه نداشته باشد. البته ممکن است که در موردی هم دلیل مفسر کاشفیت داشته باشد ولی نادر است. به‌عنوان مثال وقتی یک نفر می‌گوید: حرف دیروز من شوخی بود؛ پرسش این است که

۱. شبیری زنجانی، دروس فی علم الأصول، ج ۴، ص ۱۱۴.

۲. همان.

چگونه روشن است که در سخن الانش جدی است؟! و شاید در همین سخن نیز شوخی کرده باشد. چرا گفته می‌شود که در دلیل پیشین حتماً شوخی کرده است؟ و چرا گفته نمی‌شود که در دلیل دوم شوخی کرده است؟ پاسخ این است که به‌طور معمول کسی که می‌گوید من شوخی کردم، در سخن پیشین شوخی کرده است؛ نه در همین سخنی که می‌گوید. اما گاهی اوقات ممکن است در همین سخن دوم شوخی کند؛ ولی خلاف اصل در ناظر، کمتر از منظور الیه رخ می‌دهد و خلاف آن نادر است.

با توجه به توضیحات فوق، در تفاوت مبانی سه‌گانه حجیت ظواهر، در تقدیم حاکم باید گفت: بر اساس مبنای مشهور، دلیل حاکم بر دلیل محکوم مقدم است؛ البته (در دایره‌ای که گفته شد)، حتی اگر ظن شخصی بر طبق دلیل حاکم شکل نگیرد. اما طبق مبنای مختار، دلیل حاکم مقدم است؛ در صورتی که ظن شخصی بر اساس حاکم شکل گیرد. در مواردی که خصوصیات مورد به گونه‌ای است که ظن بر اساس محکوم شکل می‌گیرد، طبق مبنای مشهور باز هم حاکم مقدم است؛ اما طبق مبنای مختار، محکوم مقدم است. بر اساس مبنای محقق شبیری باید دید که اطمینان بر اساس کدام دلیل است؟ هر کدام از حاکم یا محکوم مورد اطمینان باشد همان مقدم است و اگر اطمینان نبود هر دو تساقط می‌کنند و هیچ‌کدام حجت نیستند.

پیشین
اصول فقهیه

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

معیارهای گوناگونی در تقدیم حاکم ضعیف بر محکوم قوی بیان شده است. بازگشت به ورود، از بین رفتن ظهور محکوم، قرینیت شخصی دلیل حاکم، توقف کشف مراد بر دلیل حاکم و توجه حاکم به جهت مسکوت در دلیل محکوم، معیارهای پنج‌گانه‌ای است که از سوی اندیشمندان اصولی ارائه شده است. ارزیابی این معیارها حاکی از آن است که همگی در اثبات تقدیم دلیل حاکم ضعیف بر محکوم قوی ناکارآمدند. از این‌رو اگر دلیل حاکم اظهر از محکوم باشد، بی‌شک بر آن مقدم می‌شود. اما در مواردی که دلیل حاکم و ناظر، ظهور ضعیف‌تری نسبت به محکوم دارد، وجهی برای تقدیم حاکم بر محکوم وجود ندارد. آری، در صورتی که حاکم، ناظر به خلاف ظاهر محکوم باشد، دلیل حاکم مقدم می‌شود؛ زیرا تطابق مراد محکوم ظاهر، متوقف بر نبود قرینه دال بر اراده نادر است. اما اگر

اماره و دلیلی بر اراده نمودن حالت نادر و خلاف ظاهر بود و دلالت بر عدم تطابق مراد با موارد متعارف داشت، این اماره مانع از شکل‌گیری ظهور محکوم نسبت به حالت متعارف می‌شود و کاشفیت آن را از بین می‌برد.

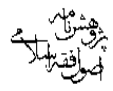
منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

۱. انصاری، مرتضی بن محمد امین، فرائد الأصول، قم: مجمع الفکر الاسلامی، چ ۹، ۱۴۲۸ق.
۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد، قم: مؤسسه الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، چ ۱، ۱۴۱۰ق.
۳. _____، کفایة الأصول، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، چ ۱، ۱۴۰۹ق.
۴. حائری یزدی، عبدالکریم، درر الفوائد (طبع جدید)، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، چ ۶، ۱۴۱۸ق.
۵. حلّی، حسن بن سلیمان بن محمد، مختصر البصائر، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، چ ۱، ۱۴۲۱ق.
۶. خمینی، روح الله، الاستصحاب، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ۱، ۱۳۸۱ش.
۷. _____، محاضرات فی الأصول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ۱، ۱۴۳۰ق.
۸. روحانی، محمد، منتقى الأصول، قم: دفتر آیت الله محمد حسینی روحانی، چ ۱، ۱۴۱۳ق.
۹. شبیری زنجانی، محمد جواد، دروس فی علم الأصول، قم: مرکز فقهی امام محمد باقر (علیهم السلام)، چ ۱، ۱۴۳۱ق.
۱۰. شیرازی، محمد حسن بن محمود، تقریرات آیه الله المجدد الشیرازی، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث، چ ۱، ۱۴۰۹ق.
۱۱. صدر، محمد باقر، بحوث فی علم الأصول، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، چ ۳، ۱۴۱۷ق.
۱۲. _____، مباحث الأصول، قم: مطبعة مركز النشر - مكتب الإعلام الإسلامی، چ ۱، ۱۴۰۸ق.
۱۳. نایینی، محمد حسین، أجود التقريرات، قم: مطبعة العرفان، چ ۱، ۱۳۵۲ش.
۱۴. _____، فوائد الأصول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۳۷۶ش.

پیشروان
مکتب
اصول

بررسی ملاک تقدیم به هنگام ضعف ظهور حاکم



سال هشتم، شماره ۸، سال ۱۴۰۴